

بشر در آستانه انقلاب فرهنگی بزرگی است

تعلیم و تربیت از جمله مسائلی بود که از ابتدای خلقت تا کنون از جهات مختلف مورد توجه روانشناسان، جامعه‌شناسان، نویسندگان و مریبان اجتماعی بوده است. در واقع تمام کتابهای مذهبی و دیوان‌شعرای باستانی بر محور تعلیم و تربیت گشته است.

از نظر علمی آنچه در تعلیم و تربیت بیشتر مورد توجه است «یادگیری و مراحل مختلف آن» است. در این مورد است که روانشناسان و خبرگان آموزش و پرورش طی قرنهای متمادی فرضیاتی را عرضه داشته‌اند که متدرجاً بعنوان اصولی بلا تغییر مورد قبول مردم قرار گرفته است.

از جمله فرضیات مزبور یکی: اصالت «وراثت بر محیط» است که «مندل» کشیش اطریشی آنرا بصورت فرضیه‌ای استوار عرضه داشت و تا امروز در میدان تعلیم و تربیت جامعه‌شناسی و حتی سیاست ملاک کار و رفتار بسیاری از مردمان بوده است.

نظریه برتری «وراثت» بر «محیط» چنان قوی است که حتی در ایران خودمان با وجودیکه گذشت زمان و تحولات اجتماعی در موارد عدیده خلاف آنرا نشان داده هنوز هم مردم به اصل و نسب، تبار و خون، اهمیت فراوان میدهند. و «محیط» را در تربیت و تعلیم و تغییر و دگرگونی آدمی چندان مؤثر نمیدانند.

آزمایشها و تجربیات وسیعی که اخیراً در مراکز تحقیقی متعددی در آمریکاصورت گرفته، یکباره اساس معتقدات دیرینه را در باره «یادگیری» و «استعداد یادگیری» آدمی دگرگون ساخته است. بطوریکه میتوان ادعا کرد که اساس تعلیم و تربیت در آینده‌ای نزدیک بکلی دگرگون خواهد شد.

بر اساس فرضیات سابق کودکان کمتر از ۶ ساله را مستعد «مدرسه رفتن» یا بعبارت بهتر «چیز یاد گرفتن» نمیدانستند.

اما اکنون در پرتو تحقیقات و تجارب فوق اعلام گردیده است که: کودک قبل از آنکه به چهار سالگی برسد، میتواند چنان مراحل مختلف یادگیری را در او تقویت کرد که آماده رفتن بمدرسه باشد. در این میان «محیط» بیش از هر عامل دیگری مؤثر شناخته شده است.

بدین معنی که کودکانی که در محلات فقیرنشین یا زاغه‌های دور افتاده بسر میبرند با کودکانی که در محیط مساعد و دلپذیری سرشار از کتاب، موسیقی و تسهیلات زندگی بزرگ شده باشند، از زمین تا آسمان فاصله دارند. «سن هوش» کودکان دسته اول نه تنها به درجات از کودکان دسته دوم کمتر است بلکه اگر با همین وضع پیش رود، در مدرسه، در دانشگاه و زندگی بعدی هم همچنان عقب خواهند بود. آشکار است که «مدرسه» برای چنین کودکانی از زندان بدتر خواهد بود.

برای مبارزه با این معما که زائیده «محیط زندگی» کودک است دکتر «گلن» از کاوشگران طرق تازه تربیتی معتقد است که: «باید با قرار دادن ابزار و وسائل مختلف زندگی و اسباب‌های بازی رنگارنگ و متعدد در اختیار کودکان، از یکسو آنها را به خصوصیات محیط آشنا ساخت و از سوی دیگر عزت نفس آنها را بالا برد.

کودک در پیرامون خویش هر روز دهها وسیله جدیدی می‌بیند که

دیگران با آن سروکار دارند ، اما او از آنها و ماهیت استعمال آنها محروم است . لذا با گذاشتن تلفن ، ضبط صوت ، گرامافون ، چرخ خیاطی و ابزار و وسائل دیگر زندگی در دسترس کودکان میتوان هم میدان یادگیری آنان را توسعه داد و هم شخصیت آنها را بالا برد .

اما «انگلمان» به کمک دستیار خود روش دیگری را تجویز میکند و میگوید :

«بهترین راه اینستکه استعدادهایی را که کودک فاقد آنست تشخیص داد و آنها را چنان پرورش دهیم که کودک در آنها ورزیده شود .»
برای تأمین این منظور «انگلمان» کودکان را به دسته‌های کوچکی تقسیم کرده و آنها را وادار میکند که روی زبان ، مخصوصاً قرائت و هجی کردن و حساب زیاد کار کنند .

این شیوه موجب آن شده که کودک پنجساله از کودک «شش سال و نیمه» دیگری که از چنین کلاسی محروم بوده جلوتر بیفتد .
با توجه به تجارب و تحقیقات فوق میتوان بهمه مادران و پدران اعلام کرد که : «فرزند شما همانقدر یاد میگیرد ، که بدو یاد میدهند .»

این بدان معنی است که اگر نوزادی در خانواده‌ای فقیر و غیر متمکن بار آید و از همان نخستین روز زندگی مورد مراقبت و توجه قرار گیرد ، بدرجات از نوزاد همسال خود که در خانواده‌ای ثروتمند و متمکن بدنیا آمده و از مراقبت محروم مانده ، پیشی خواهد گرفت .

هر قدر اسباب بازی و وسائل زندگی را بیشتر در اختیار کودک بگذاریم ، او را زودتر بزنگی و پیچ و خم آن آشنا کرده‌ایم . بعبارت بهتر : نرسیدن و نپرداختن به کودک یعنی بسدبخت کردن و در مانده کردن او در زندگی بعدی !